

بچه‌ها بختی



• سال نهم • شهریور ۹۹ • شماره ۲۵۴
ماهیانه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



دوستانم با من بخوان

- ۲ حسینیه در خانه
- ۶ سربند سبز
- ۸ سلام به دشت و دریا
- ۹ دعا
- ۱۰ مسلمان شد
- ۱۲ عکس بابا
- ۱۴ حاجی، حاجی، مگه!
- ۱۶ بیابان کجاست؟
- ۱۸ آلبالو
- ۲۰ میکروفن
- ۲۱ غذاها و صنایع بوشهر
- ۲۳ کلمه‌ی طلایی
- ۲۴ چیستان
- ۲۵ لبخند

حسینیه در خانه

وقتی بیدار شدیم، بابا و پدرهای بقیه‌ی همسایه‌ها از پله‌ها بالا و پایین می‌رفتند. سیم و وسایل برقی در دست داشتند و تند تند با هم حرف می‌زدند و از هم مشورت می‌گرفتند. ماما ما را برای خوردن صبحانه صدا کرد اما من دلم می‌خواست بفهمم چه خبر شده؟ وقتی سفره‌ی صبحانه پهن شد، خواهر کوچولو گفت:

«باباجون برای صبحانه پیش ما نمی‌آید؟»

خواهر بزرگم گفت: «باباجون صبحانه‌اش را خیلی وقته خورده!» از ماما پرسیدم: «باباها مشغول چه کاری هستند؟» برادر بزرگم که برای برداشتن یک وسیله وارد خانه شده بود گفت: «می‌خواهیم حسینیه درست کنیم!» خواهر کوچولو و داداش کوچولو بهترده به داداش نگاه کردند اما من فهمیدم چه

خبر است. گفتیم: «چند روز به ماه محرم باقی مانده است و مراسم عزاداری در مسجد و حسینیه برپا نمی شود. حتماً قرار است داخل ساختمان مراسم برگزار شود!»

برادر بزرگم گفت: «بله، کاملاً درست است! حالا که نمی توانیم به حسینیه برویم، آن را به داخل خانه می آوریم.»
داداش کوچولو پرسید: «چطور؟ حسینیه که پا ندارد! اصلاً او که آدم نیست تا راه برود!» مامان گفت: «پسر گلم! لقمه‌ات را بخور تا بگویم چطور می آید. خود حسینیه نمی آید؛ عزاداری را در خانه برپا می کنیم.»

مامان رو به همه‌ی ما کرد و گفت: «وقتی صبحانه‌هایتان تمام شد، با هم می رویم توی حیاط تا ببینید باباهای زحمتکش چطور همه جا را سیاهپوش کرده‌اند. آن‌ها می خواهند با کشیدن کابل

و تنظیم تلویزیون‌ها در همه‌ی واحدها کاری کنند تا عصرها که عزاداری آغاز می‌شود، هر خانواده در خانه بماند و عزاداری کند.» داداش کوچولو پرسید: «چه کسی نوحه می‌خواند تا ما سینه بزنییم؟»

مامان گفت: «آقای میری، همسایه‌ی طبقه‌ی اول در خانه‌ی خودش کنار همسر و بچه‌هایش می‌نشیند و شعرهای عزاداری را می‌خواند. ساکنان ساختمان هم او را می‌بینند و صدایش را می‌شنوند.» خواهر کوچولو گفت: «پس باز هم در خانه می‌مانیم؟»

خواهر بزرگم دستی به موهای بلند او کشید و گفت: «بله آجی کوچولو! باید در خانه بمانیم تا این ویروس مزاحم به سراغ ما نیاید. حالا زود صبحانه‌ات را بخور که خیلی کار

داریم! باید پارچه‌های سیاه و کتیه‌ها را به در و دیوار خانه آویزان کنیم.» جنب‌وجوشی که تا آن زمان در راهروهای آپارتمان بود، در داخل خانه‌ی ما هم به راه افتاد. در مدت کوتاهی، خانه‌ی ما به یک حسینیه کوچک تبدیل شد.

مراسم محرم امسال، کاملاً با سال‌های گذشته متفاوت شد اما خاطرات خاص خودش را برای ما همراه داشت زیرا در حسینیه‌ی خودمان بودیم و مامان هم هر شب بعد از پایان عزاداری، غذای خوشمزه‌ای به ما می‌داد و می‌گفت: «چه اشکالی دارد غذای خودمان را به نیت نذری امام حسین (ع) بپزیم و بخوریم!» مامان راست می‌گفت زیرا غذاهایش بو و طعم نذری‌های هر سال را داشت. عزاداری شما قبول باشد!

[[قاصدک]]

سر بند سبز

دیشب یه سر بند سبز

بابام رو پیشونیم بست

که روش نوشته بودند

آقای من حسین است

بابام منو با خودش

به مجلس روضه برد

خرما که دادند بهش

با ذکر زیر لب خورد

تو روضه خوندن دیدم

گریه می کردن همه

حسین حسین می گفتند

با صدا و زمزمه
بلند شدیم، ایستادیم
تا بزنییم به سینه
سینه زنی قشنگه
ولی خیلی غمگینه
وقتی تموم شد عزا
غذای نذری دادند
از بس که خوشمزه بود
همه، غذا رو خوردند
از شب قبل تا حالا
همش دارم می خونم
حسین حسین حسین جان
آقای مهر بونم

سلام به دشت و دریا

سلام به جنگل سبز

به آسمونِ آبی

به غنچه‌های خندان

به روز آفتابی

سلام به هر ستاره

به ابر پاره پاره

به دانه‌ای که از خاک

در آمده، دوباره

سلام به هر دل پاک

سلام به آن شب تار

که عاقبت شد سفید

سلام به دشت و دریا
سلام به کوه و صحرا
سلام به روی ماه
بچه‌های باصفا

[[مضری طهماسبی دهکردی]]

دعا

پروردگارا، بخشنده‌ی پاک
سازنده‌ی جان، از گوهر خاک
ما را نیرومند، در جان و تن کن!
دل‌های ما را، شاد و روشن کن!
از راز خوبی، دانایی‌مان بخش!
در تاریکی‌ها، بینایی‌مان بخش!

نامت می‌راند، هر بدبختی را
آسان می‌دارد، بر ما سختی را
دور از یاد تو، سرگردان هستیم
با درد بسیار، بی‌درمان هستیم
در انسان بودن، یاری کن ما را!
از مهر و پاکی، پر کن دنیا را

«محمود کیانوش»

مسلمان شد

روزی در جنگی، کافری با مسلمانی وارد جنگِ تن به تن شد.
وقت نماز رسید؛ مسلمان از جنگ جوی کافر مهلت خواست تا
نمازش را بخواند، کافر پذیرفت. پس از نماز، دوباره به جنگ
مشغول شدند. پس از مدتی، زمان عبادت کافر رسید. او هم از

مسلمان برای عبادت فرصت خواست. کافر رو به بت خود کرد و سر به سجده گذاشت و مشغول عبادت شد.

در همان لحظه، جنگجوی مسلمان به فکر افتاد که الان فرصت خوبی برای کشتن کافر است. همین که شمشیرش را کشید، ندایی به گوشش رسید که: «او مردانگی کرد و به تو مهلت داد اما تو جوانمردی را کنار گذاشته و بر او شمشیر کشیده‌ای! نباید در حق او خیانت کنی! پس باید خوبی او را با خوبی پاسخ دهی!»

جنگجوی مسلمان وقتی این ندا را شنید، شرمنده شد و شروع به گریه کرد. جنگجوی کافر، علت گریه‌ی او را پرسید. وقتی از ماجرا باخبر شد، از مسلمان خواست دین اسلام را به او عرضه کند و او هم مسلمان شد.»

[[ابوالفضل هادی منش]]

عکس بابا

حق ندارم از اتاق بیرون بیایم. هستی به من می‌گوید: فضول!
من فضول نیستم فقط دوست دارم همه چیز را بدانم. مثلاً اینکه
خانم معلم، چندتا بچه دارد یا اینکه آبجی هستی، توی کمدش
چی دارد که همیشه آن را قفل می‌کند؟ یا چرا مامان با خاله
قهر است؟

امشب که همکاران بابا به خانه‌ی ما آمدند، بابا آلبوم سبز
قدیمی را آورد ولی دوتا عکس در آن نبود. من آن‌ها را
آورددم. دوستان بابا با دیدن آن دو عکس، با صدای بلند
خندیدند. صدای داد و دعواهای بابا بعد از رفتن آن‌ها که
می‌گفت: «آبرویم را بردی» هنوز توی گوشم است.

توی آن عکس، بابا چکمه‌های آبی عمو را پوشیده و شلوار

ورزشی را تا زیر بغلش بابا کشیده بود. او یک چتر رنگی جلوی صورت خود گرفته بود تا معلوم نشود کیست اما توی عکس بعدی، صورتش معلوم بود و چندتا لکه‌ی سیاه روی صورتش بود. فکر می‌کنم دماغش را با آستینش پاک کرده بود. من هم گاهی دماغم را با آستینم پاک می‌کنم. توی عکس، یک جعبه پر از واکس و چند تا کفش جلوی بابا بود.

وقتی خواندن یاد گرفتم، نوشته‌ی زیر آن دو عکس را که در روزنامه چاپ شده بود، خواندم: کودکان واکسی در شهر. البته تا قبل از خواندن آن نوشته، فکر می‌کردم، واکس را با حرف صاد می‌نویسند چون املا برایم بسیار سخت است. حالا توی اتاق حبس و از تبلت هم محروم شده‌ام. فکر می‌کنم باید فضولی را کنار بگذارم.

صدای آهنگ پلنگ‌صورتی را از بیرون اتاق شنیدم، این زنگ
تلفن همراه آبجی هستی است. لای در را باز کردم تا بینم با چه
کسی حرف می‌زند؟ یاد تنبیه دفعه‌ی قبل از سوی او افتادم و در
را آهسته بستم. پتو را روی سرم کشیدم. پتویم را خیلی دوست
دارم.

با خودم گفتم: «من هم دوست ندارم وقتی املا ۶ گرفتم، هستی
به کسی بگوید یا بی‌اجازه، دست به لیوان باباسفنجی من
بزند. قول می‌دهم دیگر فضولی نکنم، به کسی هم نگویم بابایم
واکسی بوده و الآن مدیرعامل است البته غیر از حسام و پیام و
عرشیا چون دوستان صمیمی من هستند.»
«ساناز ضرابیان»
حاجی حاجی، مگه!

در زمان قدیم، رفتن به سفر حج، با مشکلات زیادی از جمله

دوری راه، نبودن وسایل سفر و خطر بیماری و راهزنان در کمین نشسته همراه بود. کم اتفاق می افتاد که حاجیان بتوانند بعد از تحمل این همه مشکلات، سال بعد دوباره راهی سفر حج شوند. به همین دلیل، بیشتر دیدارهای غیر ممکن و وعده‌های بدون پشتوانه، به دیدار حاجیان در مکه آن هم در حَجی دوباره تشبیه می شده است.

وقتی کسی بخواهد وعده‌ی دور و درازی بدهد یا خود را از زیر بار مسئولیتی راحت کند، می گوید: حاجی حاجی مکه! یعنی شاید همدیگر را دیدیم و شاید به وعده‌ام عمل کردم. گاهی هم ممکن است برای شکایت از عملی نشدن دیدار یا پیمان و وعده بگویند: حاجی حاجی مکه؟ یعنی دیدی که رفتی و پیدایت نشد! وقتی از کسی بخواهیم که زودتر به دیدن ما

بیاید، می‌گوییم: «نروی حاجی حاجی، مکه!»

«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

بیابان کجاست؟

بیش از ۳۳ درصد سطح کره‌ی زمین را بیابان‌ها تشکیل می‌دهند. حدود ۱۵ درصد جمعیت دنیا در این مناطق زندگی می‌کنند. تحقیقات نشان داده بیش از ۳۰ میلیون هکتار از مساحت ایران را مناطق کویری و بیابانی تشکیل داده است.

اگر کلمه‌ی بیابان را تجزیه کنیم، می‌شود «بی و آبان». بیابان یا صحرا سرزمینی است خشک و بسیار سوزان که یا در آن، آب پیدا نمی‌شود یا بسیار کم است. مناطق کوهستانی و سرسبز، در پنج مرحله به بیابان تبدیل می‌شود.

مرحله‌ی اول: در مناطقی که کشاورزی در آن‌ها انجام

نمی‌شود، زمین می‌تواند درختان و بوته‌های زیادی را در خود رشد دهد. ریشه‌ی درختان و بوته‌ها مانع شست‌وشوی خاک کوهستان می‌شود.

مرحله‌ی دوم: وقتی انسان‌ها زمین را برای کشاورزی شخم می‌زنند و درخت‌ها را قطع می‌کنند، ریشه‌ی گیاهان و درختان جابه‌جا می‌شود و با خطر فرسایش در معرض آب و باد قرار می‌گیرد.

مرحله‌ی سوم: وقتی در یک زمین چندین بار کشت می‌شود، زمین قوئش را از دست می‌دهد. سپس به‌دلیل چرای گوسفندان، زمین فرسایش می‌یابد و شیب آن کمتر می‌شود.

مرحله‌ی چهارم: به مرور زمان که باد و آب، خاک‌ها را با خود می‌برند؛ زمین حاصلخیز به زمین خشک و بی‌حاصل تبدیل

می‌شود. با چرای بیشتر گوسفندان، سرعت فرسایش نیز بیشتر می‌شود.

مرحله‌ی پنجم: باد و باران، خاک‌های زمین خالی از گیاه را با خود می‌برند و سنگ‌ها و صخره‌ها ظاهر می‌شوند. دیگر هیچ گیاهی روی این صخره‌ها نمی‌تواند رشد کند. این منطقه، بیابان یا صحرا نامیده می‌شود.

«فاطمه اکبری»

آلبالو

آلبالوی رسیده، قرمز یا سیاه است و طعم‌های شیرین و ترش دارد. این میوه را می‌توان تازه، پخته، خشک شده، به صورت آبمیوه یا حتی در شیرینی‌ها مصرف کرد! دانشمندان می‌گویند این میوه، مواد مغذی فراوانی دارد و برای سلامتی مفید است.

از انواع ویتامین‌ها و مواد معدنی آلبالو می‌توان پتاسیم، ویتامین A، ویتامین C، ویتامین‌های گروه B و بیوفلاونوئید را نام برد.

آلبالو آنتی‌اکسیدان دارد که رنگ دانه‌های قرمزی است و در توت هم دیده می‌شود. آلبالوی ترش، ملاتونین زیادی دارد که در تنظیم خواب مؤثر است. این میوه برای کاهش قندخون بیماران دیابتی مفید است. چون این میوه چربی کمی دارد و آب آن زیاد است، برای افزایش سوخت و ساز بدن مؤثر است و موجب کاهش وزن می‌شود.

به علت وجود پتاسیم، وجود آلبالو در برنامه‌ی غذایی روزانه مفید است تا عملکرد سیستم قلب و عروق را بهبود بخشد و از سکتی قلبی جلوگیری کند. آلبالو به کودکان انرژی می‌دهد.

می‌توانید چند آلبالو را به صبحانه‌ی خود اضافه کنید. هرچه رنگ آلبالو تیره‌تر باشد، شیرین‌تر است. آلبالوهای سفت و گوشتدار را برای خوردن انتخاب کنید.

«اکبر روحی»

میکروفن

میکروفن یک صفحه‌ی نازک فبری به نام «دیافراگم» دارد. در پشت این صفحه، لایه‌ای از پودر زغال – که یک ماده‌ی رسانا است – قرار دارد. وقتی در مقابل میکروفن صحبت می‌کنیم؛ امواج صدا، دیافراگم را مرتعش می‌کنند. پایین آمدن دیافراگم موجب فشردگی ذرات زغال می‌شود. به این ترتیب، الکتریسیته‌ی بیشتری در مدار جریان پیدا می‌کند.

زمانی که دیافراگم به سمت بالا حرکت می‌کند، ذرات زغال

پراکنده می‌شوند و الکتریسیته‌ی کمی در مدار جریان پیدا می‌کند. به این ترتیب، تغییرات امواج صدا باعث ایجاد تغییراتی در جریان الکتریکی می‌شود و در واقع، یک جریان متغیر تولید می‌کند. به این تغییرات، «نوسان الکتریکی» می‌گویند. این نوسانات، پس از انتقال به بلندگو دوباره به امواج صدا تبدیل می‌شود.

«پریسا همایون‌روز»

غذاها و صنایع بوشهر

بیشتر غذاهای محلی استان بوشهر با ماهی، میگو و صدف درست می‌شود. قلیه‌ماهی، تندازماهی، گمنه یالاک، قلیه‌میگو، سمبوسه، خورش کدوتنبل، سوری یا سورو، ماهی شکم‌گرفته و شله‌خرما از غذاهای معروف بوشهر است.

صنایع استان بوشهر گلیم‌بافی در بیشتر روستاهای این استان رواج دارد. فصل بافت گلیم معمولاً زمستان است. تار گلیم‌های روستایی اغلب از موی بز است که استحکام بیشتری دارد ولی پود آن‌ها از پشم است. گبه‌بافی، مهم‌ترین صنعت دستی و خانگی استان بوشهر و شغل اول یا حرفه‌ی دوم بسیاری از مردم است.

صنایع ماشینی استان بوشهر شامل ساخت و تعمیر انواع واحدهای شناور، ساخت یا مونتاژ وسایل مخصوص چاه نفت، اسکله‌سازی، سدبندی، کوبیدن پایه چراغ‌های دریایی و کشتی‌سازی است.

لنج و قایق‌سازی (کلافی)، از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین صنایع بوشهر به‌شمار می‌رود که سابقه‌ی آن‌ها به دوره‌ی افشاریه

می‌رسد. در این استان، صنایع پارچه‌بافی (نساجی) رونق دارد.

معادنی که تا کنون در استان بوشهر شناخته شده، عبارت است از: گاز، نفت، سنگ گچ، سنگ نمک، سنگ قیر و شن و ماسه. «مصفی چوبینه و کورش امیری‌نیا»

کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی مرداد، «غدیر» بود با این پاسخ‌ها:
غاز، دستکش، یخ، ریش.

کلمه‌ی طلایی این ماه، نام کودکی است که در حادثه‌ی کربلا حضور داشت و خیلی زود به شهادت رسید. برای دانستن نام این شهید کوچک، به این پرسش‌ها پاسخ دهید:
۱. نام مادر حضرت علی‌اصغر(ع)

۲. نام دیگر داستان.

۳. پیروان حضرت موسی (ع)

۴. میوه‌ای بسیار مفید که برعکسش جیوه می‌شود.

چیستان

* کدام سوره، خلاصه‌ی قرآن است و ده نام دارد؟

* کدام سوره‌ی قرآن است که ترجمه‌ی فارسی نام آن، همنام

یکی از فلزات است؟

* کدام سوره، همنام یکی از فروع دین است؟

* سفر فضایی پیامبر (ص) چه نام داشت؟

* عدد بی نقطه در قرآن، کدام است؟

پاسخ چیستان‌های مرداد

هندوانه، زنگوله، مینا، تفنگ، جای پا.

لبخند

😊 پدر: «سعید، چرا صورت گربه‌ی سیاه را دستمال می‌کشی؟»

سعید: «می‌خواهم ببینم وقتی سفید شد، چه شکلی می‌شود؟»

😊 یک آمریکایی برای خوردن ناهار به رستوران رفت و

سفارش داد یک خرگوش تازه برایش کباب کنند. وقتی غذا

حاضر شد، به گارسون گفت: «اطمینان دارید که این خرگوش

تازه است؟» گارسون گفت: «اختیار دارید آقا، حیوان بیچاره تا

یک ربع پیش میومیو می‌کرد!»

😊 مرد کچلی که حتی یک تار مو هم روی سرش نداشت، وارد

آرایشگاه شد و همه خندیدند. او قیافه‌ی حق به‌جانبی به‌خود

گرفت و گفت: «چی شده؟ آمدم آب بخورم.»

😊 آشپز یک قبیله‌ی آدم‌خوار نزد رئیس قبیله رفت و گفت:
«قربان، یک مرد کچل را گرفته‌ایم، کبابش کنیم یا آپی‌ز؟» رئیس
قبیله: «طاس کبابش کنید!»

😊 دزدی از زندان فرار کرد. افراد پلیس در تعقیب او بودند تا
دستگیرش کنند، دزد وارد جوی آب شد و همانجا نشست.
پلیس‌ها گفتند: «زودباش بیا بیرون!» دزد گفت: «اینجا به شما
مربوط نمی‌شود، به نیروی دریایی مربوط است.»



Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O. BOX 17775/388 Tehran
Fax: +9821 33102466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

کامپوزیت: تهران، خیابان ایران، تهران پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۱۰۲۴۶۶ / ۳۳۱۱۸۸۶۶
تلفنکس: ۳۳۱۰۲۴۶۶ / همراه: ۰۹۱۲ ۳۰۷۰۳۲۸
ایران، جاده وحید تهرانی

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

مدیریت: امیر و مدیر مسئول: نسرین اتمی
نویسنده: حسین رسولی فرزاد
ویراستار: سید محمد حسینی
تلفنکس: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸